

ادب‌ورزی در بافت تاریخی شهر؛

از سلسله کارگاه‌های تهران شناسی

سید محمد بهشتی

۳۰ شهریور ۱۳۹۱

حفظ بافت تاریخی شهرها، خصوصاً در نسبت با توسعه مدرن، ساخت و سازهای جدید، و عمارت بناهای متجدد معمولاً یکی از موضوعاتی است که گریبانگیر همه شهرهای قدیمی بوده است. بافت‌های تاریخی بالاخره در فرازهایی ناگزیر مشمول ساخت و ساز جدید می‌شوند. این در حالی است که ساخت و سازهای جدید از نظر کسانی که به مرمت و احیای بافت‌های تاریخی مشغولند معمولاً یک معضل و تالی فاسد به‌شمار می‌رود. بدین ترتیب همواره شاهد یک عدم مفاهمه هستیم میان کسانی که بافت تاریخی را می‌شناسند با کسانی که قصد ساخت و ساز جدید دارند. گاه تفوق با آنانی است که متذکر ارزش‌های بافت تاریخی هستند؛ در این حالت کسانی که می‌خواهند ساخت و ساز جدید کنند، از عدم مفاهمه، رنج می‌برند. گاه بافت‌های تاریخی فرسوده شده، دچار ضایعات سنگین می‌شود، ساختار اجتماعی مضمحل شده، و کیفیت زندگی تنزل پیدا می‌کند؛ این صحنه‌ای است که حضور پررنگ ساخت و سازهای جدید بدون توجه به حساسیت کارشناسان بوجود می‌آورد.

در چهل سال اخیر بافت‌های تاریخی اغلب به‌مثابه بستر بافت‌های اجتماعی فرودست، که نمود ردالت و بدبختی هستند، نكوهیده و تحقیر شده است. همواره فقر، نداشتن تأسیسات زیربنایی، استقرار حاشیه‌نشینان، اعتیاد، ناهنجاری‌های اجتماعی، و هزاران مشکل دیگر بعنوان معضل بافت‌های تاریخی معرفی شده است. همواره از این محلات با صفت مسئله‌دار یاد، و برای شهر به‌مثابه محیط‌های نامناسب ارزیابی شده است. گویی آرزوی مسئولان آن است که این بافت تبدیل به اراضی بایر شود تا بتوان به راحتی در آن ساخت و سازهای جدیدی انجام داد؛ برای مثال در مطالعات یکی از مشاورین دیدم آنچه‌ای که تخریب صورت گرفته را بعنوان فرصت‌های توسعه معرفی کرده است. یعنی هر جا آثار تاریخی و بافت کهن وجود ندارد گویی فضای تنفسی ایجاد شده و آنجا که همچنان بافت تاریخی موجود است انگار فضای تنفس وجود ندارد. یا مکرر این موضوع گفته می‌شود که باید معابر تعریض شود تا اگر کسی در این پس‌کوچه‌های باریک و پیچ در پیچ فوت کند بتوان جنازه‌اش را خارج کرد، یا اگر جایی آتش گرفت ماشین اورژانس و آتش‌نشانی بتواند عملیات لازم را انجام دهد.

عدم مفاهمه صحنه را بدل به میدان مبارزه می‌کند که عالی‌ترین غایتش توازن قوا است. گاه این توازن به نفع کارشناسان برهم می‌خورد و گاه به سود طرفداران نوسازی. البته معمولاً برهم‌خوردن موازنه به ضرر کسانی است که نسبت به ارزش‌های بافت تاریخی حساسیت دارند، و ایشان شاهد باخت خود در مقابل زور، پول، و قدرت هستند که میدان را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که مایل به ساخت و سازهای جدید بوده‌اند. البته این مشکل تنها به ایران مربوط نیست. تقریباً تمام کشورهای دنیا، در تمام شهرهای تاریخی، با آن دست به‌گریبان بوده و هستند منتهی آنان بالاخره از این مرحله گذر می‌کنند اما ما مدتی طولانی است که در چنین وضعیتی متوقفیم. پاریس نمونه قابل توجهی است. بافت تاریخی شهر بسیار بسیار گسترده است. محلات مختلف، موقعیت‌های مختلف، و بناهایی که عمدتاً از قرن ۱۷ تا

۱۹ باقی مانده‌اند. روزگاری لکوربوزیه^۱، معروف‌ترین معمار قرن بیستم اروپا، عقیده داشت که برای سرو سامان دادن به وضعیت پاریس بهتر است بخش معظمی از بافت تاریخی آن تخریب شود تا برجای آن باغ‌شهری با ساختمان‌های چهار طبقه بنا شود. نیم قرن پیش که چنین حرف و ایده‌ای جای طرح داشت بافت تاریخی پاریس دچار همان مشکلاتی بود که ما اکنون در تهران بدان گرفتاریم؛ بافتی فاقد تاسیسات زیر بنایی، تنگ، فرسوده، فقیر، کثیف، و نا امن. امروز که بافت تاریخی پاریس را چنان پاکیزه و امن و زیبا می‌بینیم شاید از سخن لکوربوزیه تعجب کنیم اما بدانید که نیت اغلب طرفداران تخریب بافت تاریخی خیر بوده است؛ از آنجا که آدمیزاد اصولاً ترجیح می‌دهد معمار را ساده و سپس حل کند آنان جرئت چنین اظهارنظرهایی به خود می‌داده‌اند. در واقع ایشان در آن محیط عملاً ارزش و ویژگی خاصی سراغ نداشتند که فکر می‌کردند اگر ایده‌های جسورانه و جدیدشان، و به اصطلاح درخور زمانه‌شان، اجرا شود متعاقباً کالبد شهری احیا، و کیفیتش ارتقا پیدا می‌کند. چنین است که برج مَن پاراناس^۲ را طی سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ در قلب پاریس بنا می‌کنند؛ یعنی یک بلوک از ساختمان‌های تاریخی تخریب می‌شود، محوطه وسیعی - به تعبیر خودشان - آزاد می‌شود، و ساختمانی بالا می‌رود که در کنار برج ایفل تنها مصنوعی است که از خط آسمان و افق منظر شهر بالاتر رفته است. نتیجه آن ایده هیچ اثری نگذاشت، و هیچ ارتقای کیفیتی به تبع آن رخ نداد. جالب است که امروز عده‌ای بر آن هستند که مَن پاراناس باید تخریب شود زیرا حیثیت پاریس را بر باد داده است.

مدتی بعد فکر کردند که یک ساختمان تنها نمی‌تواند منجر به اصلاح وضعیت شود بلکه لازم است فعالیتی سامان داد که اثراتش در محیط منجر به ارتقای کیفیت زندگی شود. این بار یک بلوک دیگر را در قسمت شمالی رود سن تخریب کردند و بر جایش مرکز فرهنگی ژرژ پمپیدو^۳ را در سال ۱۹۷۷ ساختند. این مرکز از دو جهت اهمیت داشت. نخست فعالیت‌هایی که برای آن در نظر گرفته شد بسیار ارزشمند و درجه یک بود. دوم طراحی معماری آن بسیار بحث‌برانگیز شد و باعث شهرتش را فراهم آورد. ریخت این بنا مانند یک پالایشگاه است و بنابراین تناقض شدیدی با بافت شهری پیرامونش دارد. با وجود اینکه شهرت این طرح باعث جلب میلیون‌ها توریست و هنرمند از سراسر جهان و سرازیر شدن درآمدهای هنگفت به آن محله بوده اما از ابتدا تا همین امروز منشاء کشمکش‌ها و جنجال‌های فراوانی شده است. ابتدا بسیاری از صاحبانظران نو بودن، غیرعادی بودن، و به روز بودن طرح معماری ژرژ پمپیدو را به رخ می‌کشیدند اما به مرور این دفاعیات تغییر لحن یافت و بدل به دفاع از فعالیت‌های فرهنگی مطلوب مرکز شد. اکنون مدتی است که در دانشکده‌های معماری پاریس این نمونه بعنوان یک تجربه غلط مطرح می‌شود؛ بعنوان کاری که نباید دیگر اتفاق بیافتد. این ساختمان و این طرح مشکلات زیادی برای کسانی که دائماً با آن در تماسند ایجاد کرده است. به لحاظ اقتصادی ساختمان بسیار پرهزینه‌ایست. همچنین تمایل شدیدی در میان کارمندان وجود دارد که محل کار خود را از داخل ساختمان مذکور به ساختمان‌های قدیمی اطرافش تغییر دهند که به تازگی توسط مرکز برای گسترش فعالیت‌ها خریداری شده است.

مسئله مهم آن است که این تجربیات دیگر به هیچ وجه ادامه نیافتند و تکرار نشدند، و نمونه‌های بسیار معقولانه‌تری جایگزین آن کشت؛ برای مثال گذر موله^۴ در محله ماره منطقه چهار پاریس، که منزل و موزه و ویکتورهوگو نیز در آن واقع شده است. بخش وسیعی از بافت تاریخی بدین ترتیب احیا شد؛ و البته به مرور و طی بیست سال. تجربه شهر پاریس برای ما، که حدود ۲۰۰ شهر با بافت تاریخی ارزشمند داریم، آموزنده است. ما می‌توانیم با تذکر تفاوت‌ها از ارتکاب به چنان اشتباهاتی احتراز کنیم و جلوی خسارت را از پیش بگیریم. فرهنگ‌های مختلف باهم تفاوت دارند.

¹ Le Corbusier (1887 , 1965)

² Tour Montparnasse

³ Centre Georges Pompidou

⁴ Rue du Pas-de-la-Mule

شهرهای مختلف دنیا نیز با همدیگر فرق می‌کنند. بافت‌های تاریخی نیز به اعتبار نسبتشان با شهر بودن شهر و فرهنگ گوناگونند. وقتی در بافت تاریخی ونیز قرار می‌گیرید تفاوتش را با بافت تاریخی هر جای دیگر در جهان احساس می‌کنید. اما وقتی یک بافت تاریخی از معضل برخوردار است و کسی برای رفع مشکلاتش اقدام نکرده است دارای وضعیت نابه سامانی می‌شود. در این حالت بافت تاریخی همه شهرهای جهان همانند هستند؛ همچون بیماری آنفولانزا که برای انسان‌های مختلف نشانه‌ها و عوارض مشابهی همراه می‌آورد. بنابراین ما، نه در ارزش‌ها، که در درمان بیماری‌های داخل بافت تاریخی می‌توانیم از چهار مرحله‌ای که پاریس از سر گذراند (لوکوربوزیه، من‌پارناس، ژرژ پمپیدو، و ماره) بسیار بیاموزیم. برای مثال ارزش‌های بافت تاریخی پاریس با یزد و اصفهان شباهتی ندارد اما به جهت بیماری آنها مشابه هستند. من‌پارناس با عمارت جهان نمای اصفهان هیچ تفاوتی ندارد. هر دو به‌مثابه ذهن کجی به ارزش‌های بافت تاریخی هستند.

اگر ضرورت ساخت و ساز جدید در بافت تاریخی را شبیه به نیاز کسی فرض بگیریم که هنگام صحبت با تلفن به تکه کاغذی احتیاج می‌یابد، تا یک شماره تلفن ضروری بر آن یادداشت کند، بهتر متوجه منظورم خواهید شد. گاه آن تکه کاغذ روزنامه باطله‌ای است. روزنامه چند روز پیش، حاوی مطالب تاریخ مصرف گذشته است. بنابراین کسی مدعی آن نیست و اگر بتوان از فضاهای خالی آن بهره برد چه درخ. پس از آنکه شماره تلفن ضروری روی روزنامه باطله نوشته شود دیگر برایمان مهم می‌شود که کسی دورش نیاندازد؛ و به این حیثیت آن را مهم می‌پنداریم. در شرایطی مشابه آنچه لوکوربوزیه قرار داشت بافت تاریخی شهر حکم روزنامه باطله را دارد؛ وقتی جامعه با بحران مدنیت دست و پنجه نرم می‌کند، وقتی کمیت سیطره دارد، وقتی شهر از جایی بودن خارج می‌شود، وقتی همه شهر و اجزایش به ناکجا تبدیل شده است، و وقتی که در شهر حالت غریبگی و گم‌شدگی پیدا کنیم دیگر به نظرمان چیزی حاوی ارزش در بافت تاریخی وجود ندارد. به نظرمان تاریخ مصرف مطالب آن گذشته است و اگر گوشه‌ای سفید یافت می‌شود فرصتی برای توسعه پیدا شده است؛ برای قرار دادن چیزهایی که با معیارهای یک شهر با حال بد مهم است.

حال اگر به جای روزنامه باطله شماره تلفن ضروری را در دفتر مشق بچه‌مان یادداشت کنیم، طبیعی است که با واکنش تند او مواجه شویم. دفتر مشق صاحبی دارد و اهمیت آن نزد کودک باعث می‌شود تا اعتراض کند. برخاستن صدای اعتراض باعث می‌شود تا رفتار ما با دفتر مشق مثل رفتار ما با روزنامه باطله نباشد. وقتی بحران مدنیت در حال فروکش کردن است دیگر جامعه در مقابله هر حرکت و رفتاری، و هر تجاوزی منفعلی و ساکت نمی‌نشیند. همچنانکه پاریس نسبت به من‌پارناس و ژرژپمپیدو مانند کسی واکنش نشان داد که به اموالش تعرض شده است. وقتی چیزی صاحب دارد، برخوردار ما با آن بسیار محتاطانه‌تر از زمانی است که با یک چیز بی‌صاحب طرفیم.

اکنون فرض کنید به جای دفتر مشق شناسنامه خودمان نزدیک تلفن باشد. آیا هیچ عقل سلیمی تجویز می‌کند، حتی در صورتی که هیچ کاغذی دم دست نیست، شماره تلفن ضروری را روی فضاهای خالی شناسنامه یادداشت کنیم. برای وارد کردن نوشته‌های جدید در شناسنامه باید به تجانس آن توجه ورزید. در شناسنامه نمی‌توان چیزی از جنس نشانی و شماره تلفن را یادداشت کرد. شناسنامه تنها به اطلاعات بسیار ضروری و مهم همچون نام همسر، نام فرزند، یا مهر انتخابات اختصاص دارد که در سرنوشت ما نقش ایفا می‌کند. رفتار پاریسی‌ها در محله ماره چنان بود که کسی با شناسنامه‌اش برخورد می‌کند.

منظور این است که توقف ساخت و ساز در بافت تاریخی غیر ممکن است اما این بدان معنا نیست که هر بنای بی‌مقداری را نیز بتوان در آن ساخت. همه چیز باید در نسبت با وزن و جایگاه خود سنجیده شود. در «فضای عدم مفاهمه» این نسبت بجا آورده نمی‌شود. کسی که قصد اصلاح و تغییر دارد اصلاً به اصالت و شخصیت بافت تاریخی و

ارزش‌های کاری ندارد، و بدان به چشم روزنامه باطله می‌نگرد. کسی که ارزش‌های آن را به جا می‌آورد ساخت و ساز جدید را بی‌ادبی تلقی کرده و ترجیح می‌دهد آنجا خالی از زندگی باشد اما به جایش کسی در آن ساخت و ساز نکند. گاه حتی در آرزوی بازگشت به دوران درشکه و قاطرسواری هستند. اگر قرار است این نسبت به جا آورده شود باید آن را به نحو صحیح شناخت و آدابش را به جا آورد. نخست باید به یاد داشت که بافت تاریخی پیش از تولد معمار یا سازنده‌ای که قصد تغییر دارد وجود داشته است. به دلیل کهنسالی خاطره‌دار است و به کسانی مربوط بوده است؛ مثل شناسنامه است. اگر قرار است چیزی در آن نوشته شود حتماً باید به صاحب شناسنامه منسوب و مربوط باشد. باید دید صاحبان این شناسنامه چه کسانی هستند، و تداوم حضورشان در بافت تاریخی چه کیفیتی داشته است. اصل صاحب شناسنامه است، و خود شناسنامه از آن رو اهمیت می‌یابد که متضمن هویت صاحبش است.

مثالی از نسخ خطی برای توضیح بهتر موضوع کمک می‌کند. کسانی که با مکتوبات کهن سر و کار دارند خوب می‌دانند که در حاشیه بسیاری از آنها یادداشت‌هایی در نقد یا تفسیر یا توضیح موضوع از سوی علمای متأخر نوشته شده است. تحشیه بسیار رایج بوده است اما آیا هرکسی حق تحشیه دارد؟ یا اگر کسی چنین حقی یافت چه باید و می‌تواند بنویسد؟ در پاسخ به این دو پرسش مهم باید گفت که اولاً حتماً چیزی مربوط به موضوع کتاب نوشته می‌شود. در ثانی کسی تحشیه می‌کرده است که اهلیت داشته و محرمیتش با موضوع مبرهن باشد. امروزه کلکسیونرهای نسخ خطی زیاد هستند ولی هیچ یک جرات نمی‌کنند در حاشیه آن نسخ خطی چیزی بنویسند؛ زیرا از ارزش نسخه باخبرند اما صلاحیت خویش را در آن اندازه نمی‌دانند که با نوشته نامتناسب خود باعث کم‌ارزش شدن آن شوند. در این میان از شخصی مانند حاج حسین آقای ملک باید نام آورد که ۱۲ هزار نسخه خطی از مجموعه‌اش در قالب موزه ملک گردآوری شده است. او هم خودش فرهیخته بود و هم با بزرگان زمان حشر و نشر داشت. خبر دارم که وقتی در خانه بزرگان اهل علم می‌رفت، با شناخت و پختگی بسیار کتابهای منظور نظرش را در کتابخانه ایشان انتخاب می‌کرد، و به جای آن هدیه گرانبهایی اعطا می‌کرد. اکثر کتابهای او توسط خودش تحشیه شده‌اند. این حاشیه‌ها نشان می‌دهد که وی کاردان و کارشناس بوده است. حاشیه باید به ارزشهای کتاب بیافزاید نه اینکه آن را بی‌ارزش کند؛ بنابراین اهلیت می‌خواهد.

اهلیت دخالت در بافت تاریخی مراتب مختلفی دارد. بافت تاریخی همچون یک ارکستر است. ارکستری که بنا بر ارزشهای خاص بافت تاریخی گرد می‌آید و قرار است آهنگی بنوازد. اگر بخواهیم در این ارکستر سهمی داشته باشیم باید مدتی تنها شنونده باشیم. سپس آموزش ببینیم. در مراحل اول در گوشه‌ای می‌نشینیم و ادب و تواضع به خرج می‌دهیم. بتدریج که مهارت و چیره‌دستیمان به اندازه شد، و آداب حضور در محضر استادان و هماهنگی با هیئت را آموختیم می‌توانیم به مرکز ارکستر نزدیک شویم تا پس از عمری دراز بدل به نوازنده محوری شویم... به عبارتی اساس ساخت و سازهای جدید در بافت تاریخی مبتنی بر ادب ورزیدن است. ما باید آداب محضر بافت تاریخی را به جای بیاوریم. بافت تاریخی یک ناکجا نیست؛ یک جایی است و محضری دارد. باید ادب آن «جا» را به جای بیاوریم. فیلم «روز واقعه»^۵ را به یاد آورید. آن صحنه‌ای که عبدالله، قهرمان قصه، که در بیابان بخاطر تشنگی از هوش رفته بود، و یک غریبه او را نجات داد و به مقر قبیله‌اش برد. روزی که می‌خواهد از پرستارانش جدا و رهسپار شود رئیس قبیله برایش توضیح می‌دهد که قبل از اینکه بیایی ما خبر داشتیم. امام حسین^(ع) قبلاً از این مسیر گذشته بودند و گفته بودند که کسی با این مشخصات اینجا می‌آید. برای تو اسبی گذاشتند و سپس به زیر پای او اشاره می‌کند که امام حسین^(ع) همین جا که تو ایستادی، ایستاده بود. عبدالله ناگهان عقب عقب می‌رود. چرا؟ چون احساس می‌کند آن جا جای مهمی است و اگر احترام آن جا را نگاه ندارد بی‌ادبی کرده است.

^۵ به کارگردانی شهرام اسدی، تهیه‌کنندگی مرتضی شایسته، و نویسندگی بهرام بیضایی تولید سال ۱۳۷۳.

بافت تاریخی نمی‌تواند مانند موزه متروک و خالی باشد. باید فعل و انفعالاتی در آن اتفاق بیفتد. باید زندگی در آن جریان داشته باشد. هیچ چیز به اندازه جریان پیدا کردن زندگی در بافت تاریخی، از بافت تاریخی حفاظت نمی‌کند. در واقع اگر زندگی وجود نداشته باشد دیگر موضوع بافت تاریخی هم معنا ندارد و شبیه به موضوع باستان‌شناسی می‌شود. زنده بودن مستلزم آن است که بافت تاریخی بتواند پاسخگوی نیازهای جدید باشد؛ همچنان که در دوره‌های قبلی نیز پاسخ‌گوی نیازهای زمانه بوده است اما ساختمان جدید باید ادب بورزد؛ باید ادب به جای آورد.

بسته به اینکه ما کی هستیم کیفیت ادب ورزیدن در آن محضر تغییر خواهد کرد. اگر فاصله مرتبتی زیادی با آن مقام داریم، خاک پایش هستیم. زانوی ادب زمین می‌زنیم و محو مقام او می‌شویم. یک مثال برایتان بزنم. در ضلع جنوبی پل خواجه اصفهان، یک مجتمع مسکونی هست که قصه جالبی دارد. در دهه پنجاه آقای امین صاحب این ملک پرارزش، که روبروی زاینده رود واقع است، تصمیم گرفت یک مجتمع مسکونی در آن بسازد. معمار بر اساس ضوابط شهرداری برایش ساختمانی طراحی کرد؛ برای دریافت مجوز به شهرداری می‌رود ولی وی را، به دلیل قرار گرفتن زمین در حریم پل خواجه، به سازمان ملی حفاظت آثار و ابنیه تاریخی ارجاع می‌دهند. آن زمان مرحوم دکتر باقر شیرازی رئیس سازمان ملی حفاظت اصفهان بود. وقتی آقای امین نزد دکتر شیرازی می‌رود و نشانی و ماجرا را شرح می‌دهد دکتر شیرازی می‌گوید که ما مجوز نمی‌دهیم و او را رد می‌کند! مالک فکر می‌کند که دکتر شیرازی با معمار و طراح مشکل داشته است بنابراین کار را به معماری دیگر محول می‌کند. سپس دوباره نقشه را نزد دکتر شیرازی برده و می‌گوید که کار را به طراحی دیگر سپردم. دکتر شیرازی مجدداً وی را رد می‌کند. مالک از این موضوع بسیار دلخور شده و دلیل رفتار دکتر شیرازی را مشکلات شخصیتی تصور می‌کند. در سفری که به آمریکا می‌رود اتفاقاً با یک معمار مشهور آشنا می‌شود. مشککش را با وی در میان می‌گذارد و او کار را قبول می‌کند. وقتی شرایط و محل را به وی می‌گوید. معمار می‌پرسد زمین کجای اصفهان است؟ وقتی می‌شنود روبروی پل خواجه تعجب و از ضوابط حریم پرس و جو می‌کند. آقای امین که خبر از مفهوم ضوابط حریم نداشت موضوع را محول به استعمال از سازمان می‌کند، به ایران می‌آید، خدمت دکتر شیرازی می‌رسد، و می‌گوید که من می‌خواهم کار را به یک معمار خارجی بسپارم اما ضوابط حریم سازمانی شما چیست؟ دکتر شیرازی می‌پرسد معمار کیست؟ مالک می‌گوید فیلیپ جانسون.⁶ دکتر شیرازی پاسخ می‌دهد اگر معمار اوست، ما ضوابطی نداریم؛ هر ضوابطی که او بگوید ما قبول می‌کنیم. چرا دکتر شیرازی چنین پاسخی داد؟ زیرا فیلیپ جانسون اهلیت دارد و به ادب ورزی آشناست. وقتی مالک مراتب را به فیلیپ جانسون اطلاع می‌دهد او احساس مسئولیت سنگینی می‌کند، و راهی اصفهان می‌شود تا موقعیت را از نزدیک بررسی کند. نتیجه آن سفر و کار اکنون مجتمع مسکونی امین است که به سان یک جوان در برابر پیر فرزانه زانو زده است و محو تماشای اوست؛ مثل آینه‌ای در برابر پل خواجه.

گاه فاصله مرتبتی ما کم‌تر است. در ارکستر بزرگان راه می‌یابیم تا در کنار ایشان گوشه‌ای را بنوازیم. نمونه‌اش در اصفهان است؛ ساختمان رکیب‌خانه.⁷ عمارتی نبشی در دوره صفویه ساخته شد که از معماری شاعرانه و فاخری برخوردار است. در دوران حکومت ظل‌السلطان (قرن سیزدهم هجری) قرار بر آن شد تا مجموعه‌ای که این عمارت در آن قرار داشت به اقامتگاه حاکم تبدیل شود. استاد معمار در ساختار این عمارت یک حیاط بالقوه مشاهده کرد. بنابراین یک عمارت متقارن نبشی شکل بدان ضمیمه کرد، و یک حیاط ایجاد شد. نمای اضلاع جدید کاملاً مشخص و متباین است؛ یعنی از نمای صفوی کپی نکرده است. الحاقات معمار قاجار چنان ماهرانه است که تو گویی معمار صفوی نیز تمنای

⁶ Philip Johnson (1906, 2005)

⁷ عمارتی که در مجموعه سلطنتی صفویه ساخته شد. در دوران ناصرالدین شاه قاجار به اقامت‌گاه ظل‌السلطان تبدیل شد. امروزه زیر نظر سازمان میراث فرهنگی قرار دارد، و به موزه هنرهای سنتی تبدیل شده است.

ساختن حیاط داشته اما اقتضای شرایط مانعش بوده است. هر چند استاد معمار قاجاری بنا را تغییر اساسی داده، و تکمیل کرده است اما هیچ اظهار وجود جدیدی نکرده است بلکه به پیشینان خود ادب ورزیده است. پس کسی مخالف دخالت و دست کاری در بافت تاریخی به منظور احیا نیست. مسئله این است که زندگی و ساخت و ساز باید حتماً متواضعانه و مؤدبانه باشد. بهترین صفتی که معمار در بافت تاریخی می تواند داشته باشد این است که درک محضر کرده باشد. استاد علی اکبر اصفهانی را می نوشتند کل مهندس، یعنی شبیه مهندس؛ آن هم استادی که مسجد شاه اصفهان را ساخته است. اکنون ۴ سال در دانشگاه درس می خوانند و می شوند المهندس.

خضوع و تواضع خیلی مهم است. شناخت بافت تاریخی، و شناخت اثر تاریخی با تکلف ممکن نیست. آنچه مطالعات امروزی به دست می دهد شناخت نیست، اطلاعات است. شناخت پیدا کردن مستلزم تواضع و افتادگی است. هر چه این شناخت افزایش پیدا کند بیشتر موجب ادب ورزیدن می شود. هم علت است و هم معلول. در زبان فارسی دو اصطلاح برای ادب ورزیدن وجود دارد: یکی پرهیختن و دیگری فرهیختن. پرهیختن اولین مرحله است؛ به معنای پرهیز از منکرات؛ یعنی همه آن چیزی که قرار بود در خانه و مدرسه به ما یاد دهند، یعنی آداب معاشرت. پرهیخته کسی است که برای دیگران مزاحمت ایجاد نمی کند. پرهیختن مناسبات روزمره را تنظیم می کند. اما اگر قرار است گوهری از دل سنگ بیرون آید پرهیختن به کار نمی آید. این امر با وجود و جان ما سر و کار دارد؛ نیازمند فرهیختن است. این تفاوت مانند فرق حروفیات با ادبیات است. آموختن حروفیات یعنی بسنده کردن به سطح سوادآموزی که پیش زمینه هر فعلی در ساحت زبانی است اما ادبیات تمرین زاینده و سرودن گوهری همچون شعر است. دیوان حافظ ادب ورزیدنی از نوع فرهیختگی است. مثالی که دربارهٔ مجتمع مسکونی فیلیپ جانسون زده شد از جنس پرهیختن بود. ساخت و ساز نوین در بافت تاریخی نیز باید از جنس ادب ورزیدن باشد، و باید متناسب و متناسب با ارزش های آن باشد؛ نخست با پرهیختگی، و سپس با فرهیختگی.